



مفهوم شادمانی متناسب با مقام انسانیت تعریف شود/ تفاوت علم و ایمان

شادمانی حیوانی، آزادی مطلق است که حیوانات هم دارند. این شادمانی شایسته‌ی انسان نیست. انسان مانند حیوان نیست که اگر محصور شد و تحت فشار مزاج خود قرار گرفت، خود را در خیابان و معبر راحت کند.

شادمانی حیوانی، آزادی مطلق است که حیوانات هم دارند. این شادمانی شایسته‌ی انسان نیست. انسان مانند حیوان نیست که اگر محصور شد و تحت فشار مزاج خود قرار گرفت، خود را در خیابان و معبر راحت کند. به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر گفتاری از آیت الله مرتضی تهرانی در مورد آیه *وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً* است که در ادامه می‌خوانید:

منظور از عمل صالح و حیات طیبه با معیار الهی

در این آیه کریمه خدای متعال به مؤمنین می‌فرماید که اگر بخواهند رشد و کمال پیدا کنند، بایستی در کنار ایمان و همراه با این اعتقاد، عمل صالح داشته باشند و کار نیک انجام دهند. تشخیص عمل صالح و کار شایسته با مکلفین نیست، بلکه با حق تعالی و اولیاء معصومین او است. آن چه حق تعالی از کارها صالح دانسته، صالح است و آن چه نادرست و ناشایست دانسته، نادرست است. برای این که انسان به اشتباه گمان نکند که خودش می‌تواند عمل صالح را از غیر صالح تشخیص دهد، حق تعالی در قرآن کریم فرموده است: *"عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ"*. یعنی تشخیص ما قطع نظر از وحی و فرموده معصومین صلوات الله علیهم حجت ندارد و دارای هیچ اعتباری نیست. بلکه اگر انسان به نظر و تشخیص خود اتکاء کند، اولین قدم را در مسیر ضلالت و گمراهی برداشته است و به جایی نمی‌رسد. به عبارت دیگر، این فرد به جای اینکه متناسب با توحید و خداپرستی عمل کند و مطیع حق تعالی باشد، خود را از خدای متعال جدا کرده و راه انحراف پیش گرفته است.

منظور از حیات طیبه در عبارت *"فَلْنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً"* یک زندگی پاکیزه و روشن، دور از خطا، اشتباه و تاریکی، و زندگی انسانی-الهی است و یک زندگی طبیعی مورد نظر نیست. شیاطین دویا مردم را اغفال کرده‌اند و می‌گویند که خدای متعال و دین مقدس اسلام با شادابی و شادی مخالف نیست. هنگامی که این مطلب به صورت سوال از فقها مطرح می‌شود، برخی جواب می‌دهند که دین اسلام مخالف این امر نیست و از ترس این که سوال کننده‌ها جرأت پیدا نکنند توضیح هم نمی‌دهند. هرچند باید توضیح داد که شادی و شادابی انسان مؤمن به قیامت، از بعد انسانی، غیر از شادمانی از بعد حیوانی است که گاهی انسان‌ها دور از توحید و خداپرستی پیدا می‌کنند. آن‌ها می‌خواهند با این گونه شادمانی لذت حیوانی ببرند.

مفهوم شادمانی متناسب با مقام انسانیت

باید صریح گفت که انسان دو بعد دارد. یکی بعد حیوانی و دیگری بعد الهی و انسانی است. شادمانی حیوانی، آزادی مطلق است که حیوانات هم دارند. این شادمانی شایسته‌ی انسان نیست. انسان مانند حیوان نیست که اگر محصور شد و تحت فشار مزاج خود قرار گرفت، خود را در خیابان و معبر راحت کند. این کار، قطع نظر از دین، در جوامع انسانی پذیرفته نیست. قطع نظر از دین و حکم حق تعالی و قطع نظر از توحید و خداپرستی، اگر انسان بخواهد آزادی خود را مانند یک حیوان در جامعه حفظ کند، مورد اعتراض همه‌ی جوامع بشری، حتی مشرکین و توده‌های ای‌ها قرار می‌گیرد.

شادمانی که انسان متناسب با مقام انسانیت خود می‌تواند داشته باشد و برای آن ارزش قائل باشد آن است که روح از آن لذت ببرد. مثال ساده‌ی آن این است: ما به معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اعتقاد داریم و ادعا می‌کنیم که به آن‌ها مهر می‌ورزیم و محبت آن‌ها در دل ما وجود دارد. اگر در مورد یکی از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین فضائل، کرامات و اخلاق حسنه‌ی او را بشنویم خوشحال می‌شویم. حتی اگر آن اخلاق در انسان‌ها وجود داشته باشد، انسان از این جهت که این اخلاق انسان‌ها پسند را دارند به آن‌ها علاقه‌مند می‌شود. این علاقه به شرک و الحاد آن‌ها نیست، بلکه علاقه به اخلاق خوب آن‌ها است.

بیش از نیم قرن است که تعبیراتی از بعضی از افراد به گوش می‌رسد که انسان یقین می‌کند این افراد از مفهوم گفتار خود بی‌اطلاع هستند. آن آزادی که مطلوب مقام انسانیت انسان است اگر چه مشرک یا منکر توحید و مبدأ باشد آزادی حیوانی نیست، بلکه آزادی انسانی است. انسانیت غیر از حیوانیت است و کامل آن همان است که اسلام از سوی حق تعالی آورده است. آن بزرگوار فرمود: «إِنَّمَا بُعِثْتُ لِأَتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ». بسیاری از موضوعات اخلاقی و اخلاق پسندیده با فطرت هر انسانی همراه است. این‌گونه نیست که تمام خوبی‌ها و اخلاق نیک برای انسان را انبیاء از سوی حق تعالی آورده باشند. انسان از بسیاری از اخلاق حسنه بالفطرة آگاهی دارد که تتمیم آن با وجود مقدس انبیاء سلام‌الله‌علیهم اجمعین شده است.

بحث اخلاقی از جهتی بر بحث توحیدی تقدم دارد و اگر اخلاق در انسان وجود نداشته باشد، از پذیرش توحید و حقیقت آن و تعبد به حق تعالی دور می‌ماند. انسان باید پس از پذیرش توحید فوراً به اخلاقیات بپردازد، یعنی ردائیل انسانی و ردائیل اخلاقی را از خود بیرون کند و کمبودهایی که از فضایل اخلاقی و انسانی دارد را به دست بیاورد تا قدرت جا انداختن توحید را در تمام وجود خود پیدا کند و به مرحله‌ی باور و ایمان واقعی برسد.

فرق بین علم و ایمان

علم به وجود حق تعالی و واجب‌الوجود را همه‌ی علمای اهل کتاب ادعا می‌کنند و اکثراً هم می‌توانند آن را اثبات کنند، اما این به منزله‌ی ایمان به توحید نیست. ایمان این است که علم در تمام اعضا و جوارح انسان رسوخ و نفوذ کند. مصداق آن، دعای عرفه‌ی سید الشهداء صلوات الله علیه است. آن بزرگوار توحید حقیقی و باور حقیقی را در بیانات خود ترسیم فرموده‌اند. به آن اندازه‌ی که این خاندان واقعیت‌های نامرئی را بیان و روشن می‌کنند، تا قیامت کسی غیر ایشان قادر نیست چنین بیانی داشته باشد.

اگر کسی بخواهد به حق تعالی محبت پیدا کند باید او را بشناسد و اگر کسی بخواهد نسبت به خدای متعال شناخت پیدا کند باید به مناجات‌های معصومین صلوات الله علیهم اجمعین رجوع کند. ایشان در مناجات‌های خود خدای متعال را معرفی کرده‌اند. هنگامی که انسان به نعمت‌هایی که از سوی حق تعالی به او داده شده است، توجه پیدا کند، بخواهد یا نخواهد به خدای متعال علاقمند می‌شود. اگر کسی در فضای مادی و اجتماعی به ما محبت کند، به عنوان مثال هرگاه در مسیر با او برخورد می‌کنیم سلام و احوالپرسی کند، قهراً به او علاقمند می‌شویم، هرچند نام او را نمی‌دانیم و از دین و مرام و مسلک او هم خبر نداریم. "الانسان عبید الاحسان".

محسن واقعی و حقیقی حق تعالی است و انسان در مقابل احسان او نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد. بعضی از افراد در جامعه غرق در نعمت‌های حق تعالی هستند، ولی محبت به حق تعالی پیدا نمی‌کنند. تنها مانع از نفوذ حقیقت توحید در باطن وجود این افراد، آلودگی به صفات رذیله است. اول بایستی فطرت انسان پاکیزه از این آلودگی‌ها شود، آن‌گاه با قرار گرفتن در مقابل خوبی‌ها و فضائل انسانی-الهی، در اسرع وقت علاقمند می‌شود. این علاقمندی او را مطیع می‌کند. "اوحی الله الی داود، یا داود من احب حبیباً صدق قولہ". اگر کسی واقعا شخص دیگری را دوست داشته باشد گفتار او را می‌پذیرد و تصدیق می‌کند. "و من رضی بحبیب رضی بفعله". اگر کسی به شخصیتی علاقه‌مند شود به کار و برنامه‌های او هم علاقمند می‌شود.

توجه به نعمت‌های خدای متعال و خشنودی از فعل و اراده‌ی او

تنها راه محبت به حق تعالی توجه به مناجات‌های معصومین صلوات الله علیهم اجمعین است. در خداشناسی آن بزرگوارها قابل مقایسه با غیرمعصوم نیستند و بسیار بهتر از دیگران می‌توانند خدای متعال را تعریف و توصیف کنند. تعریف و توصیف آن‌ها انسان را روشن و متوجه نعمت‌های حق تعالی به بندگان خود می‌کند. انسان وقتی خود را در برابر احسان حق تعالی دید، علاقمند به محسن می‌شود و محبت پیدا می‌کند. این محبت موجب می‌شود، "صدق قولہ"، گفتار حق تعالی را تصدیق کند، "و من رضی بحبیب رضی بفعله". اگر انسان راضی و خشنود از حق تعالی شد، به فعل و اراده‌ی او هم راضی و خشنود می‌شود. خدای متعال برای انسان واقعی و موحد واقعی همین‌گونه است.

اگر خدای متعال برای فردی از بندگان موحد خود سلامتی خواست با گشاده‌رویی می‌پذیرد؛ و اگر بیماری هم خواست با گشاده‌رویی می‌پذیرد. از حضرت صادق صلوات الله علیه سؤال کردند چگونه است که شما در برابر نعمت و حق و تعالی او را حمد می‌کنید و گاهی هم که بیمار می‌شوید باز هم او را حمد می‌کنید؟ ایشان فرمودند: به خدای متعال عرض می‌کنم: "الحمد لله علی کل حال"، یعنی خدایا آن چه من به تو عرض می‌کنم، تو می‌دانی، ولی می‌خواهم اعتراف کنم که این نعمت ایمان را هم خودت به من عطا کرده‌ای. اگر سلامتی دادی می‌گویم متشکرم، اگر درد داده‌ای باز هم الحمدلله می‌گویم و متشکرم.

وقتی که عیدالله خواست نسبت به دختر امیرالمؤمنین صلوات الله علیه جسارت کند و ایشان را ناراحت و اذیت کند و مردم را فریب دهد، به آن خانم عرض کرد: "الحمد لله الذی قتل رجالکم و اراح البلاد منهم". یعنی من خداپرستم و متوجه هستم که بنده هستم و باید از خدای خود اطاعت کنم و بر حسب اطاعت این برخورد را با شما خاندان کردم. آن خانم فرمودند: این مردهای ما که شهید شدند افرادی بودند که خدای متعال شهادت را برای آن‌ها رقم زده بود و به خوابگاه خودشان آمدند و خوابیدند. وقتی که آن ملعون از این خانم سؤال کرد: "کیف رأیت صنع الله بک و باهل بیتک". برخورد و رفتار حق و تعالی را نسبت به خود و خاندان خود چگونه دیدی؟ ایشان فرمود: ما رأیت منه الا جمیلاً". من از خدای متعال جز نیکی چیزی ندیدم. یعنی تو کوربانی و خیال می‌کنی که آن چه خدای متعال عطا کند، انسان باید از بعضی موارد آن رضایت داشته و از بعضی ناراضی باشد. نه، من جز خوبی و خیر از حق و تعالی ندیدم. همه و آن اش خیر و زیبایی و خوبی است.

حتماً باید باطن انسان موحد خداپرست واقعی چنین باشد، هرچند بسیاری از مردم این‌گونه نیستند و از این واقعیتی که برای رسیدن آن خلق شده‌اند، محرومند. ما باید متوجه باشیم که این وضعیت را شیطان به وجود آورده است که مردم تمام اوقات خود را برای تأمین نیازهای مادی زندگی سپری می‌کنند. بر حسب فرمایش امیرالمؤمنین صلوات الله علیه انسان باید روز خود را سه قسمت کند و تنها یک سوم آن را برای طلب روزی صرف کند و دو سوم دیگر بایستی برای اهداف دیگری مصرف شود. شیطان قسم خورده است که بندگان خدا را گمراه کند، مگر مخلصین صلوات الله علیهم اجمعین که توان منحرف کردن آن‌ها را ندارد. حق و تعالی در قرآن کریم مکرراً اعلام کرده است که شیطان دشمن آشکار شما است؛ فریب او را نخورید.

اگر انسان حیات طیبیه بخواهد حتماً بایستی ابتلای خود به مسائل مادی را محدود کند و اجازه و توان خود را به آن ندهد. دل ما به چیزهای بسیاری متعلق و وابسته است. تمام این وابستگی‌ها غیر از وابستگی به حق و تعالی و بندگی او و اولیا او است و همه گمراه کننده است و انسان را از راه باز می‌دارد؛ مانند علف و هایی که به پای انسان پیچد و یکی پس از دیگری مانع راه رفتن شود. زندگی انسان نباید به گونه‌ای باشد که پای دل و روح را از حرکت بازدارد. بدن راه می‌رود و دل درجا می‌زند و تا این بندها را باز نکند موفق نمی‌شود.

تقدم بحث اخلاق بر توحید و فقه

از یک جهت بحث اخلاقی مقدم بر فقه است. انسان باید خود را از آلودگی‌ها پاکیزه کند، تا آیات را باور کند؛ تا اخلاق را باور کند؛ تا فقه و فروع احکام را باور کند. این باور نکردن انسان را بیچاره می‌کند. به دلیل همین آلودگی‌ها، بزرگان جاهلیت و سپس منافقین سعادتمند نشدند و تا قعر جهنم تنزل کردند. انسانی که در مسیر مثبت و رو به رشد و کمال است اگر بخواهد متوقف شود به عقب برمی‌گردد و یک جا نمی‌ماند؛ چون شیطان وارد عمل می‌شود. انسان متوقف، انسانی است که از خدای متعال غافل شده است. خدای متعال می‌فرماید: "وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ". یعنی همین که خدا را فراموش کرد شیطان کنار او قرار می‌گیرد و می‌گوید: در این راه تنها نیستی و من دوست و صاحب و همراه تو هستم. آن‌هایی که از حق و تعالی غفلت کردند نفسشان آلوده بود. بعضی به غرائز حیوانی و بعضی به اوصاف رذیله‌ی نفس مثل حب جاه، حب مقام و ریاست و حسد مبتلا بودند.

در روایات آمده است، آن گونه که آتش چوب را می‌خورد، حسد ایمان را می‌خورد. هرچند به نظر می‌رسد که شخص حسود قادر است ناراحتی خود از پیشرفت دیگران را از دید مردم پنهان سازد، اما چنین فردی باید از این حسد باطنی بترسد. تا شیطان به وسیله‌ی این صفت زشت، صاحب حسد را جهنمی نکند رهایش نمی‌کند. باید زحمت کشید و حسد را از باطن بیرون کرد. در هر صنفی، در هر رشته و کسوت و لباسی، از قبیل تجارت، علم یا مناصب اداری، افرادی وجود دارند که از مشایهین خود بالاتر هستند. اگر انسان خود را از حسد تخلیه

نکرده باشد نباید مطمئن باشد که مؤمن از دنیا می‌رود؛ بلکه باید احتمال قوی بدهد که از این دنیا بی‌&zwnj&ایمان می‌رود، هرچند مشروب هم نخورده است. مشروب&zwnj&خوری که حسد نداشته باشد به واقعیت و سعادت نزدیک&zwnj&تر است تا انسان حسودی که نماز شب او ترک نمی&zwnj&شود.

رئوس منافقین در صدر اسلام هم شرب خمر نمی&zwnj&کردند، اما ما احتمال نمی&zwnj&دهیم که در قیامت یک لحظه از عذاب خدای متعال دور باشند. کوچکترین گناه و معصیت آن&zwnj&ها این بود که بیست و پنج سال اجازه ندادند مربی حق&zwnj&تعالی، یعنی امیرالمؤمنین صلوات&zwnj&الله علیه در بین مردم باشد و انسان&zwnj&سازی کند. آن&zwnj&ها اجازه ندادند که احادیث مقام رسالت در دسترس مردم باشد. همه احادیث را جمع کردند و از بین بردند. آن&zwnj&ها همه&zwnj&ی نیروی خود را برای رسیدن به این هدف به کار گرفتند. احادیث را آتش می&zwnj&زدند، یا نویسنده&zwnj&ی حدیث را زندان می&zwnj&انداختند و بعضی از آن&zwnj&ها را می&zwnj&کشتند، هرچند که مشروب هم نمی&zwnj&خوردند.

بعضی افراد آباد کردن شهرها یا کشورگشایی را به عنوان امتیازاتی برای آن&zwnj&ها ذکر می&zwnj&کنند. آیا آن&zwnj&ها می&zwnj&توانند فتح ایران را در قیامت به عنوان عمل مثبت خود عرضه کنند؟ ما خلق نشده&zwnj&ایم که خاک بگیریم. بعثت انبیاء سلام&zwnj&الله علیهم اجمعین برای تسخیر دل&zwnj&ها است، نه خاک گرفتن. با خاک گرفتن انسان&zwnj&سازی نمی&zwnj&شود، بلکه با تسخیر دل، انسان&zwnj&سازی و خداپرستی حاصل می&zwnj&شود. ارزش انسان به روح او است، و به اعضا و جوارح و نیروی فیزیکی نیست. این همه فجایع و گناهان ناشی از آتش&zwnj&هایی است که رئوس منافقین به بدنه&zwnj&ی اجتماع زدند. ما اگر چشم بصیرت داشته باشیم پس از چهارده قرن شعله&zwnj&های آن&zwnj&را می&zwnj&بینیم. سوختن برخی از انسان&zwnj&ها نتیجه عمل آن&zwnj&ها است.

رسیدن تدریجی به حیات طویه

حیات طویه به معنی یک زندگی پاکیزه&zwnj&ی مطلوب الهی-انسانی است که خوبی آن قابل توصیف نیست. این زندگی به تدریج از تصفیه&zwnj&ی نفس به وجود می&zwnj&آید. باید مرتب روح از ردائل پاکیزه شود و فضیلت جای آن&zwnj&را بگیرد. کسب فضیلت&zwnj&ها به تدریج ممکن می&zwnj&شود. آن&zwnj&هایی هم که منحرف می&zwnj&شوند تدریجاً منحرف می&zwnj&شوند. برای شخصی که نماز خود را اول وقت به جا می&zwnj&آورد، ابتدا شیطان تلاش می&zwnj&کند که این نماز با بهانه&zwnj&هایی مرتب به تاخیر بیفتد تا سرانجام قضا شود. این فرد متوجه نیست که شیطان دوست او شده است و تا او را به جهنم نبرد آرام نمی&zwnj&گیرد. مانند بیماری که دوستش او را از مراجعه به پزشک منصرف می&zwnj&کند تا به جایی می&zwnj&رسد که بیماری او قابل علاج نیست. در واقع سلامت و تندرستی این فرد را یک دوست شیطان&zwnj&صفت از او گرفته است. دین هم همین&zwnj&گونه است.

در صدر اسلام به تدریج مردم را از اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین دور کردند. انسان به مربی الهی نیاز دارد. فرد باید خود را به یک روحانی با بصیرت عرضه کند تا عیب&zwnj&های او را شناسایی کند و راه درمان را به او بگوید. تا هنگامی که انسان در این دنیا زندگی می&zwnj&کند قادر به شناسایی عیب&zwnj& و نقص&zwnj&ها و درمان آن&zwnj&ها است. در طول تاریخ همواره شیاطین که کمتر از شیطان واقعی هم نبودند مردم را از فطرت الهی و اولی خود دور کردند. این فطرت که خدای متعال آن&zwnj&را خلق کرده است موجب می&zwnj&شود که فرد، انسان&zwnj&های خوب و بافضیلت و با گذشت و با محبت را دوست داشته باشد.

در صدر اسلام شخصیتی با محبت&zwnj&تر و خیرخواه&zwnj&تر از معصومین صلوات الله علیهم اجمعین وجود نداشت، اما مردم به دلیل رهنزی&zwnj&های فکری منافقین و شیاطین انسی، از آن بزرگوارها دوری می&zwnj&کردند. هم بدی و هم خوبی تدریجاً به وجود می&zwnj&آید. این سنت حق&zwnj&تعالی است و استثنا هم ندارد. اول لذت و شیرینی عبادت را از ذائقه&zwnj&ی ما بیرون می&zwnj&کنند و سپس به خیال خود و با کمک شیطان، شیرین&zwnj&تر از تهذیب نفس و عبادت را به اسم آزادی جوانی به ما عرضه می&zwnj&کنند. روایات بسیاری در مورد جوان داریم. در قیامت هنگامی که فرد، نماز شب و قرائت قرآن مربوط به دوران سالخوردگی خود را ارائه می&zwnj&کند، از او می&zwnj&پرسند جوانی خود را که سرمایه&zwnj&ی اصلی تو بود چگونه خرج کردی؟ خوشا به حال کسانی که از نیروی جوانی برخوردارند و می&zwnj&توانند آن&zwnj&را صرف پرستش و بندگی و عبادت و فکر در مورد حق تعالی جل شأنه کنند.

سال&zwnj&ها قبل یکی از دوستان به شخصی که کم&zwnj&خوری می&zwnj&کرد و به دنبال خوش&zwnj&گذرانی نبود می&zwnj&گفت: خوردن تا اندازه&zwnj&ای که سلامت و تندرستی انسان را حفظ می&zwnj&کند واجب است. روزی

برای تو می‌آید که این نیرو و این جوانی را نداری که عبادت کنی. زمینه‌ها و ظرفیت عبادت را حق تعالی در وجود انسان قرار داده است. این ظرفیت را از بین نبر. بسیار خوب است که انسان با عالمی ارتباط داشته باشد تا میزان صحیح خوردن، خوابیدن و خوش گذراندن را به او بگوید. آیه‌ی شریفه می‌فرماید: "وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ". ما با فکر خود و قطع نظر از استمداد از وحی و فرمایشات معصومین صلوات‌الله‌علیهم اجمعین قدرت تشخیص خیر و شر را در معنویات نداریم.

حب جاه، انگیزه‌ی ساختن مسجد ضرار

بزرگترین فاجعه در صدر اسلام این بود که افرادی به کمک شیطان، انسان‌های خیرخواهی که می‌خواستند به سعادت و رشد برسند را از عالمان رشته‌ی دین یعنی معصومین صلوات‌الله‌علیهم اجمعین دور کردند. در تفاسیر در مورد مسجد ضرار آمده است که خدای متعال به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه و آله و سلم فرمود که در راه مسافرت از شما درخواست می‌شود که در آن مسجد دو رکعت نماز بخوانی، اما نپذیر زیرا که این مسجد، مسجد ضرار است و باید آن را آتش بزنی. سلمان رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌گوید: ما با حضرت رفتیم و برگشتیم و دیدیم هنوز آثار آتش و دود از آن مسجد بلند می‌شود. البته چشم سلمان با بصیرتی که خدای متعال به او عطا کرده بود این صحنه را پس از چندین هفته می‌دید.

در تفسیر نوشته‌اند که ابوعامر یکی از علمای بزرگ و دارای شخصیت اجتماعی در مدینه بود که قبل از هجرت در بین یهود و نصاری مدینه مقبولیت داشت و پیروان همه‌ی ادیان به او مراجعه می‌کردند تا مطابق دین آن‌ها بین آن‌ها حکم و قضاوت کند. او پس از برخورد با حضرت، دریافت که ایشان یک شخصیت الهی هستند و فرمایشات ایشان همه صحیح و منطقی است لذا به اختیار خود مسلمان شد. اما مشکلی که او از آن غفلت داشت وجود حب جاه و مقام در باطنش بود. او از این‌که یهود و نصاری و دیگران که بین آن‌ها حکم و قضاوت می‌کرد، به او احترام می‌گذاشتند، لذت می‌برد.

پس از این که ابوعامر اسلام اختیار کرد متوجه شد که موقعیت قبلی خود را از دست داده است. او به حضرت مراجعه نکرد تا راه علاج این ناراحتی باطنی خود را از ایشان سوال کند. دومی که از رئوس منافقین بود با نگاه به چهره‌ها متوجه می‌شد که چه افرادی پس از این‌که اسلام اختیار کرده‌اند، از شرایط جدید خود راضی نیستند. او دریافت که ابوعامر باطنا از اسلام خود پشیمان است، لذا پس از مدتی هم‌نشینی با او و افرادی دیگر که شرایط مشابهی داشتند، زمینه‌ای فراهم کرد تا این افراد مسجد ضرار را در خارج مدینه بسازند. بهانه‌ی آن‌ها این بود که افراد سالخورده که دور از مسجد زندگی می‌کنند توان شرکت در نماز جماعت مقام رسالت را ندارند و از ثواب جماعت محروم شده‌اند. اگر حضرت هم با حضور در مسجد جدید و خواندن دو رکعت نماز آن‌ها را افتتاح کنند، بعضی افراد ترجیح می‌دهند در مسجد نزدیکتر نماز بخوانند و جمعیت حاضر در نماز آن بزرگوار هم کاهش پیدا می‌کند. این روش شیطان است.

خدای متعال با نزول وحی، مفاصد این مسجد از جمله تفریق و جدایی و پراکنده کردن مسلمین را به رسول اکرم صلوات‌الله‌علیه و آله اعلام کرد. این دنیا همواره چنین بوده است و به فرموده‌ی حضرت صادق و حضرت باقر صلوات‌الله‌علیهم اجمعین تا هنگامی حضرت صاحب‌الامر صلوات‌الله‌علیه تشریف نیاورده‌اند و حکومت الهی را مستقر نفرموده‌اند این مشکلات ادامه دارد. خدای متعال نعمت‌های خود را فراوان کرد و سمت نبوت و رسالت را در چهل سالگی به آن بزرگوار عطا کرد. ایشان از روز اول از دست مردم زجر کشیدند. سپس هجرت به مدینه اتفاق افتاد. تا پنج-شش سال اسلام ریشه‌ی محکم پیدا نکرده بود. از سال ششم-هفتم خدای متعال قدرتی داد که کسی نمی‌توانست در مقابل حضرت بایستد. از آن هنگام منافقین طراحتی خود برای بعد از حضرت را آغاز کردند. اولین کسی که در گودال غدیر به امیرالمومنین صلوات‌الله‌علیه تبریک گفت همان کسی بود که به بستن درب خانه‌ی حضرت اقدام کرد و مرتکب آن جنایات شد.